



۲۰۲۱/۰۸/۰۴



محمد داؤد مومند

تر هغی چی په هیواد کی سلطنت وه

شاغلی محترم جلیل جمیلی که یکی از ارادتمندان صادق والاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان هستند، در یکی از خاطرات بسیار جالب خود در مورد شاه مغفور کشور، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و یک مهمان عالیقدر دولت شوروی، چند سال قبل در سایت افغان جرمن مطالبی نگاشته اند که من صرف چند پاراگراف مختصری از آن مقاله را درینجا منعکس میسازم که کلام پر مغز علامه داکتر اقبال مرحوم را در مورد، مصداق سخن میدانم.

عقل خود بین دگر و عقل جهان بین دگر است.

محترم جمیلی صاحب در آغاز مینویسند:

هم وطن ارجمند در آنچه میخوانید کلمه ای غلو و اغراق نیست و نه هم کم و زیاد، خاطره است که با امانت داری و حضور خداوند آن را برایتان باز گو میکنم، این هم یکی از خاطرات تاریخی ماست که باید جزء اوراق یاد و بود حیات ملی سرزمین ما شمرده شود.

شاغلی جمیلی ادامه میدهد: این مهمان بزرگی که متأسفانه با مرور زمان طولانی اسمش را فراموش کرده ام یکی از پروفیسران و بزرگان طب در شوروی بوده، نماینده شوروی در هلال احمر بین المللی مقرر شده و مدت ۱۷ سال را به حیث معاون اول این مؤسسه جهانی کار میکرد که یکی از چهره های جهانی آن مؤسسه شناخته شده بود، موصوف از طرف شهزاده احمد شاه رئیس افتخاری سره میاشت دعوت شده بود.

از مهمان طبق معمول در میدان هوایی کابل استقبال به عمل آمد و در هتل بین المللی، قبلا یک سویت برایش ریزرف شده بود.

در مورد پروگرام اقامت شان، از ایشان سؤال بعمل آمد.

موصوف گفت که من تابع و خواسته حتی سفارت خود نیستم، میخواهم که برعکس مهمانان شوروی تان، دیدار با عالی رتبه گان و حتی ملاقات با شخص پادشاه افغانستان برایم میسر سازید و میخواهم به ولایاتی که پروژه های شوروی نیست مرا ببرید و لطفاً مدت پروگرام را به اختیار خودم بگذارید نه مقید.

باور کنید بعد از دو روز اول، او را آنقدر شخص منور و روشن ضمیر یافتم که کمتر میتوان با کدر شوری او را مقایسه کرد.

بعد از سفر بدون تشریفات به غزنی، قندهار، لشکرگاه، بغلان و کندوز و دیدن مسابقه بزکشی، زمینه ملاقات به حضور شاه و جناب علی محمد خان پوپل، معاون اول صدارت میسر گردید.

بعد از تعارفات مقدماتی در حضور شاه و آغاز سخن، اعلیحضرت فقط به سخن او گوش داد و بس، و هرچه که او میخواست بگوید، برایش فرصت داد. « برای جلوگیری از طوالت کلام، از ذکر سخنان شاه منصرف شدم- مومند»

جلیلی صاحب مینویسد که پروگرام ملاقات شاه ۴۵ دقیقه تعیین شده بود، برای بیشتر از دو ساعت به درازا کشید. شاغلی جلیلی دوام میدهد:

ایکاش آلات ضبط صوت در آنجا وجود میداشت تا امروز نسل جوان ما که بعضاً چوبی در تاریکی میزنند و نا آگاهانه و بی موجب و بعضاً از روی سخنان اهل غرض یا از روی نوشته های نویسندگان و مؤرخین مغرض و مفتن، هرکی را و هرچه را می کوبند! این جریان را به گوش و هوش دیده و می شنیدند و بعد از آن بر جریانات تاریخ و شخصیت های ملی ما قضاوت عادلانه و آگاهانه میکردند.

حال لطفاً به قضاوت مهمان گرامی ما گوش بدهید که چه فرمودند.

مهمان دانشمند و مجرب ما، با برآمدن از قصر گل خانه که مهندس و معمار نظر پرداز آن شخص شاه است رو به ما کرده و گفت:

« همین اکنون در عالم رویا، از یک مؤسسه علمی و از نزدیک یک دانشمند واقعی و یک سیاستمدار بزرگ مجرب و کهنه کاری خارج میشوم، یکی از شخصیت های که ما، همانند های شان را فقط به نام شاه و چوکی به میراث رسیده و میان تهی به شمار میاوریم و ما میگوئیم که مائیم و از همه جانب رسیده تر، زیرا از بین توده ها به مدارج و کمالات رسیده ایم. ولی امروز متوجه شدم که چقدر نا درست است و خود خواهانه قضاوت می کنیم و امروز به نام شاه، مرد معمر و مجرب و سیاستمدار و پدر واقعی ملت افغان را پیش روی خود دیدم که چقدر روشن ضمیر است و با صفای طینت و قلب کلان و حوصله، چه آرزوهای نیکی برای مردم خود و یا به گفته خودش برای فرزندان خود دارد که ما متأسفانه آن را کمتر داریم! او را انسانی یافتم با مطالعه و معلومات و خوب، چیز فهم که قدرت دارد با چه متانت و استدلال سخن خود را بر دماغ جانب مقابل بنشانند و احترام او را به خود جلب کند و من به این فکر میرسم که ما باید مردم خود را خوب بشناسیم و بشنویم تا بدانیم که کی - کی است.

خوشا به حال مردم شما که چنین شخصیت ها و قلب ها را با خود دارید.»

قابل قدر و افتخار است که محترم جمیلی صاحب نظریات یک جامعه شناس بزرگ و یک انسان مجرب و جهان دیده را که ممکن در طول عمر خود با شخصیت ها و دانشمندان بزرگی در تماس بوده باشد، در خاطرات خود صادقانه منعکس میسازد، شخصیتی که مردم افغانستان را سعادتمند می شمارد که مانند شاه مغفور زعیمی داشته اند.

و جیزه معروف مردم ما درینجا صدق میکند که:

قدر زر زرگر بداند

قدر جوهر، جوهری

مرحوم داکتر رضوی که از زمره مردم اهل تشییع ماست، نیز در مورد احساس عدالت پسندی شاه مغفور مینویسد که: «دستش حتی در قسمت، امضاء مجرمین محکوم به اعدام می لرزید.»

بی ارتباط نخواهد بود که درینجا به یکی از نوشته های داکتر صاحب سید عبدالله کاظم که از قول علامه محمود طرزی نقل قول نموده اند ذکری به عمل آید. علامه صاحب نوشته اند:

«ملت بدون وطن، وطن بدون ملت و هر دو بدون حکومت و حکومت بدون شاه، مثل موتری است بدون انجن.»

واقعاً با خلع اعلیحضرت محمد شاه، افغانستان حیثیت یک موتر بی انجن را اختیار نمود که تا کنون کشور روز خوبی را ندید.

در ذیل قطعه شعر خود را به ارتباط دوره شاهی مشروطه «عمدتاً دهه دیمکراسی» که بار اول در سال ۲۰۱۴ در سایت افغان جرمن نشر گردید خدمت تقدیم میدارم:

نه غلام نه غلامی نه قیمومیت وه
آزادی وه، حریت وه مملکت وه
د عزت او د وقار شمله وه جگه
هره چاره د ژوندون کی شرافت وه
د وحدت او اتفاق دیوه روښانه
تول قامونه چي مدغم په یو ملت وه
که پښتون که هزاره که تاجیکی وه
تفاهم او ورورگلوی، ملی وحدت وه
له واخانه تر هرات په تول وطن کی
ورورولی وه، اعتماد وه، امنیت وه
د وگرو مال ناموس په حراست کی
چی ملی موزعامت او قیادت وه
کابینه وه که قضاء او که شورا وه

تدبر وه، عدالت وه، مشورت وه
که سفیر وه که وزیر یا که قاضی وه
سیاست وه، عاملیت وه، عدالت وه
علمیت که عاملیت او که تدبیر وه
هره چاره کی خرگنده لوی حکمت وه
میوندوال وه که شفیق که یوسف خان وه
که پژواک که حبیبی یا که الفت وه
که رشاد که سلجوقی یا بینوا وه
هر یو تن یی افتخار د ټول ملت وه
په "یونو" کی مو څوکی لمړی قطار کی
په نړۍ کی مو هم قدر منزلت وه
دا ملت خو د اشیا په زړه یادیری
علامه داکټر اقبال پری معرفت وه
د جاسوس او د مخبر په کی ځای نه وه
ماهیت کی مو ملی ټول حکومت وه
نه د خرو او ناکسانو رهبری وه
نه طالب نه مجاهد نه جهالت وه
په نړۍ کی مو په برخه سرلوری وه
تر هغی چی په هیواد کی سلطنت وه



برای نوشته های دیگر محمد داؤد مومند بالای عکس کلیک نمایند